

"خارخار وحی‌ها و وسوسه
از هزاران گس بود، نی یک گسه"
"مولوی"

"دهکده‌ی کوتوله‌ها"

آی روشنی،
بازت خواهیم یافت؟
دام و تهدید و فریب را
پایانی هست؟

تا چند پدرانی معیوب
راهی معبد می‌سازند
فرزندان خودکشی را،
تا در تابوت شیشه‌ای
خواب "سفیدبری" را نظاره کنند؟

در چه حد بی‌شرمی
کارگزاران حرص (این گرگ‌های گرسنه)
ارمغان پیشوا می‌نامند
(آنسوی شکسته‌های آینه)
خارخار وحی‌ها و وسوسه‌ها را؟

در کدامین خواب
معجزه‌ی علاج
شاهزادگانی زیباروی می‌سازد
از علیل و کور و جذامی؟

تا چند، در تخیل قافله‌سالار
گروهاگروه باکره‌گانی چشم‌آبی
می‌کشایند دروازه‌های بهشت را
بر خواب خیس کاروان کاروان باور؟
چرا جایی
برای پوشک بوگندوی تحمیق نیست
در وصلت آقازاده با "سفیدبری"
در دهکده‌ی کوتوله‌ها؟

آی روشنی،
تا چند می‌درویم
کاشته‌های شیاطین را
در تیرگی و گناه و دروغ؟
و تا چه وقت
عجوزمگانی کهنسال
ترس را
در هر خانه‌ای
اهلی می‌کنند؟